

نقدی بر رویکرد تاریخ‌نگارانه جولی اسکات میثمی در تاریخ‌نگاری فارسی

سیدابوالفضل رضوی*

چکیده

نوشتار حاضر، با در نظر داشتن نسبت میان مفاهیم «تاریخ» و «تاریخ‌نگاری»، نقد بیرونی و درونی کتاب تاریخ‌نگاری فارسی، اثر جولی اسکات میثمی، را در دستور کار دارد. میثمی از دیدگاه خویش و مسئله‌ای که در سیر تحول تاریخ‌نگاری فارسی طرح و تبیین کرده است، بینش تاریخ‌نگارانه مورخان عهد سامانی و غزنوی و سلجوقی را مطالعه و تفسیر می‌کند، اما نکته در این است که این پژوهش‌گر عرصه ادبیات و تاریخ تا چه اندازه توانسته است گفتمان تاریخ‌نگارانه دوران میانه ایران را درک کند و اثر وی چه افق جدیدی را در عرصه تاریخ‌نگاری گشوده است. نقد کتاب میثمی با رویکرد سلبی و ایجابی توأمان انجام شده و از هر حیث، مطلوب واحدی را در نظر دارد که همانا، پویایی بیش‌تر دانش تاریخ و شئون معرفتی آن است. بنابراین، ضمن معرفی اجمالی مطالب کتاب و تعیین جایگاه پژوهشی آن، به نقد مطالب آن مبادرت می‌کند. مسئله این است که میثمی در طراحی و انجام پژوهش خویش رویکرد روش‌مندی داشته است یا خیر و در صورتی که پاسخ مثبت است، تا چه اندازه به مبانی روشی و معرفتی پای‌بند بوده است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ، تاریخ‌نگاری، تاریخ‌نگاری فارسی، جولی اسکات میثمی.

۱. مقدمه

تاریخ‌نگاری، حاصل نوشتاری علم تاریخ، سرآمد همه مفاهیم مطرح در حوزه دانش تاریخ قلمداد می‌شود. از این‌رو، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، و بینش تاریخی مورخ را در کنه خود دارد. هرگونه فهم مورخان از تاریخ در تاریخ‌نگاری آن‌ها خود را نشان

* دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی، Abolfazlrazavi@Khu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۰۲

می‌دهد و احیا و شناخت فضای گفتمانی حاکم بر جامعه در اعصار گذشته از ورای گزارش‌های مورخان امکان‌پذیر است. ازسویی، تاریخ‌شناسی، که سعی در شناخت وجوه مختلف این فضای گفتمانی دارد، با تلقی و نظرگاه خاص خود با گزارش‌های مورخان و دیدگاه تاریخی ایشان برخورد می‌کند و برداشت‌های وی تابع نظرگاه تاریخی اوست. جولی اسکات میثمی، استاد زبان فارسی و پژوهش‌گر تاریخ و فرهنگ ایران در مؤسسه مطالعات شرقی آکسفورد، از دیدگاه خویش و دغدغه و مسئله‌ای که در سیر تحول تاریخ‌نگاری فارسی طرح و تبیین کرده است، بینش تاریخ‌نگاران عهد سامانی و غزنوی و سلجوقی را مطالعه و تفسیر کرده است. نوشتار حاضر معرفی و نقد کتاب تاریخ‌نگاری فارسی از آغاز تا قرن دوازدهم را، که محمد دهقانی با عنوان تاریخ‌نگاری فارسی؛ سامانیان، غزنویان و سلجوقیان به فارسی برگردانده است، در دستورکار دارد. نقد مذکور در دو مبحث کلی «نقد شکلی و رویکرد مؤلف» و «نقد درونی و محتوایی کتاب» انجام می‌گیرد و تلاش می‌کند که رویکرد سلبی و ایجابی را در کنار هم به کار گیرد. هدف این نقد بهادادن بیش‌تر به تلاش شایسته تقدیر مؤلف و البته مترجم کتاب است که ترجمه روان و درستی را از اثر میثمی ارائه کرده است. صاحب این نوشتار نیز برطبق نظرگاه خاص خود و برداشتی که از مفاهیم تاریخ و تاریخ‌نگاری داشته است به نقد کتاب پرداخته است. بنابراین، بدیهی است که برداشت‌های وی نیز از منظر یا مناظر دیگری قابل نقد است. اگر چنین امری صورت پذیرد، خودبه‌خود دغدغه اصلی پژوهش‌گران عرصه تاریخ محقق می‌شود، زیرا پویایی بیش‌تر دانش تاریخ و ارتقای شئون معرفتی آن را در پی دارد.

۲. معرفی کتاب

تاریخ‌نگاری فارسی (ایرانی) تا پایان قرن دوازدهم^۱ نام کتابی است که جولی اسکات میثمی آن را تألیف کرده و محمد دهقانی آن را با عنوان تاریخ‌نگاری فارسی، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان به فارسی برگردانده است. ترجمه مذکور را نخستین‌بار نشر ماهی در چهارصد صفحه منتشر کرده است. صرف‌نظر از یادداشت مترجم، که با رویکردی انتقادی و با ره‌یافت روش‌شناختی به اهمیت و جایگاه کتاب پرداخته و دقت خویش را در بازشناسی شواهد تاریخی و بیان اشتباهات قابل‌اعتنای مؤلف در استفاده از منابع تاریخی و تاریخ‌نگاری نشان داده است، مطالب کتاب در یک مقدمه تفصیلی، سه فصل مجزای تاریخ‌نگاری فارسی در دوره سامانی، تاریخ‌نگاری در دوره غزنوی، تاریخ‌نگاری در دوره سلجوقی و یک خاتمه با

ضمیمه‌ای درباره سلسله‌های مهم ایرانی در بازه زمانی ۲۰۴-۵۹۰ ق/ ۸۱۹-۱۱۹۴ م و کتاب‌شناسی و نمایه تنظیم و تدوین شده است. مقدمه مؤلف در قالب سه مبحث «تاریخ‌نگاری فارسی [ایرانی] و تاریخ‌نگاری اسلامی»، «جایگاه و کارکردهای تاریخ» و «انواع تاریخ‌نویسی» است و طرح مسئله کتاب را در خود جای داده است و با نگرش انتقادی، رد یا تأیید برخی از دیدگاه‌های غالب درباره تاریخ‌نگاری ایرانی و نسبت آن با تاریخ‌نگاری اسلامی را در خود دارد. علاوه بر آن، مؤلف روش شناختی خود را در بررسی تاریخ‌نگاری ایرانی در دوران موردنظر شرح داده و بازه زمانی پژوهش خود را مشخص کرده است. همین‌طور به برداشت تاریخ‌نگارانه برخی از مورخان بزرگ ایرانی که بینش و روش متمایزی در تاریخ‌نگاری داشتند، اشاره می‌کند و به زمینه‌های تاریخی و بستر مناسب پیدایش این شیوه تاریخ‌نگاری می‌پردازد. در بیان انواع تاریخ‌نگاری نیز به سه شکل غالب تاریخ‌نگاری اسلامی - ایرانی، تاریخ‌نگاری‌های عمومی، سلسله‌ای و محلی پرداخته و سعی در بررسی مفهومی و تاریخی این سه شیوه تاریخ‌نگاری کرده است. نکته جالبی که مؤلف کتاب با دقت لازم آن را مطرح کرده و در ادامه مطالب همین نوشتار بدان پرداخته می‌شود، تلاش در جهت روشن کردن معنای تاریخ و مفهوم تاریخ‌نگاری به‌گونه‌ای است که از واقع‌نگاری متمایز باشد و وجه کارآمدی دانش تاریخ از حیث تأثیرگذاری در شرایط زمان حال و البته تأثیرپذیری از همین شرایط را در خود داشته باشد. سهم شایسته مورخان دوره‌های موردنظر مؤلف در جهت دادن بدین مفهوم و قوام‌بخشیدن به این حیث معرفتی تاریخ مطلب مهمی است که به‌نحوی برجسته آن را مطرح می‌کند و البته چگونگی فهم این مهم را نیز توضیح می‌دهد (میثمی ۱۳۹۱: ۲۶). در جزء یا فصل اول (البته عنوان فصل را ندارد) با عنوان «تاریخ‌نگاری فارسی در دوره سامانی» در ذیل «پیشینه» به زمینه‌های تاریخی قدرت‌گیری سامانی‌ها پرداخته و از جریان‌های سیاسی و ره‌یافت‌های فکری - فرهنگی مؤثر در ساختار قدرت آن‌ها یاد کرده است. در این مبحث، پیش از آن‌که تاریخ‌نگاری به‌منزله ابژه مطالعه مؤلف باشد، تشریح ساختار قدرت سامانی‌ها و به‌ویژه زمینه‌های اهتمام آن‌ها به زبان و ادب پارسی در پرتو حمایت جدی دبیران و دیوانیان، به‌منزله قشر فرهیخته این عصر، و فعالیت‌های مذهبی این عهد با تکیه بر تبلیغات و میزان نفوذ اسماعیلیه در روند پژوهش قرار گرفته است. در ادامه، چگونگی تدوین و اهمیت شاهنامه منشور/بوم‌نصور طوسی، تألیف ابوم‌نصور معمری، وزیر ابوم‌نصور عبدالرزاق طوسی، را شرح داده است و از میزان نفوذ و اعتبار وی و خاندانش در خراسان یاد می‌کند که نسبت به «کنارنگ»

(مرزبان)، از سرداران خسرو و انوشیروان، می‌رسانند و گویی با اسماعیلیه نیز مرتبط بوده‌اند (همان: ۳۵-۳۸). چگونگی و مهم‌تر چرایی ترجمه تاریخ طبری به زبان فارسی به‌دستور «منصور بن نوح سامانی» و تبیین فضای گفتمانی انجام‌گرفتن این مهم و البته ترجمه تفسیر طبری، که ماهیت قدسی داشت و ترجمه آن به فارسی ممکن بود، تابوشکنی و بدعت قلمداد شود، مبحث دیگر این فصل است که با ظرافت از سوی مؤلف تبیین و تفسیر شده است (همان: ۳۹-۴۰، ۴۵-۵۰). بحث بعدی کتاب میثمی، در فصل اول، اهتمام به شاهنامه فردوسی با رویکرد خاصی است که هم زمینه‌های تاریخی موضوع را در نظر دارد و هم رویکرد تفسیری مؤلف را از حیث استنباط تاریخ برپایه شرایط حاکم بر ایران قرن چهارم هجری در خود دارد (همان: ۵۶-۶۶).

جزء یا فصل دوم کتاب تاریخ‌نگاری در دوره غزنوی است. این فصل در مبحثی با عنوان برآمدن غزنویان به زمینه‌های ضعف سامانی‌ها و عوامل مؤثر در تحکیم بنیان‌های قدرت آن‌ها می‌پردازد؛ به‌ویژه به سهم دهقانان به‌منزله اشرافیت اثرگذار این عهد در عدم حمایت سامانیان به‌سبب ناتوانی ایشان در تداوم نظم و قانون در ماوراءالنهر و حمایت القادریان، خلیفه عباسی، دل‌گیر از سامانی‌ها در این جهت و هم‌چنین فقهای شهر بخارا در منفعل کردن مردم برای دفاع‌نکردن از سامانی‌ها اشاره می‌کند و چگونگی تجلی آن در منابع تاریخ‌نگاری را شرح می‌دهد (همان: ۷۰-۷۳). تبیین میزان اهتمام غزنویان به سنن ایرانی و ازجمله چگونگی برخورد آن‌ها با زبان و ادب پارسی و سنخ رویکرد عمومی شعرا و مورخان این عهد در پردازش تاریخ نیز در ذیل همین مبحث آمده است. پس از تبیین زمینه‌های قدرت‌گیری و ترسیم فضای گفتمانی عصر غزنوی، میثمی در مباحثی گسترده که بیش از صد صفحه را شامل می‌شود، به جایگاه و اهمیت چهار منبع تاریخ‌نگارانه عصر غزنوی پرداخته و تلاش کرده است که بینش تاریخی عبدالجبار عتبی، مؤلف تاریخ یمنی، و عبدالحی گردیزی، مؤلف تاریخ گردیزی، و ابوالفضل محمد بن حسن بیهقی، مؤلف تاریخ بیهقی، و مؤلف ناشناخته تاریخ سیستان را با ره‌یافت خاص خود تحلیل کند.

در جزء یا فصل سوم «تاریخ‌نگاری در دوره سلجوقی» را بررسی می‌کند. در این فصل، نخست به ظهور سلجوقیان پرداخته و ماهیت ساختاری قدرت آن‌ها را بررسی کرده است. در این مبحث، میثمی این موضوع مهم را پررنگ می‌کند که در دوره سلجوقیان بنابر عللی که آن‌ها را ذکر می‌کند، تاریخ‌نگاری رشد چندانی نکرد و برخلاف آن، دوران آل‌بویه و غزنویان، که وقایع‌نگاران و تاریخ‌نگاران بزرگی زندگی می‌کردند، تا حدود صدسال پس از

مرگ ملک‌شاه سلجوقی در سال ۴۸۵ ق آثاری درباره تاریخ سلاجقه نوشته نشد (همان: ۱۸۴-۱۸۶). در ادامه، به عملکرد حکام و دولت‌مردان سلجوقی پرداخته و برخی از کارهای پسندیده‌ای را که آن‌ها انجام داده‌اند، شرح کرده است. مباحث بعدی این فصل بررسی انتقادی و تحلیل محتوایی منابع تاریخی و تاریخ‌نگاری عهد سلاجقه است که مؤلف با نگرش متفاوتی بدان‌ها می‌پردازد. شرح جایگاه و اهمیت سیرالملوک خواجه نظام‌الملک به‌منزله سنخی از نصیحة‌الملوک نویسی که از اوایل خلافت عباسی مورد نظر قرار گرفته و در دوره سلجوقیان احیا شده است در بیست صفحه، *فارسنامه* ابن بلخی به‌منزله یک تاریخ محلی و نخستین اثر نوشته‌شده به زبان فارسی در دوره سلاجقه در سی صفحه، *مجمل‌التواریخ و القصص* از مورخی نامعلوم به‌منزله تاریخی عمومی که گزارش مختصری نیز درباره سلجوقیان دارد در ۲۴ صفحه، *تاریخ بیهقی* اثر علی بن زید بیهقی، معروف به ابن فندق، از معتبرترین تاریخ‌های محلی و اثری که از حیث تاریخ اجتماعی و فکری از ارزش فراوانی برخوردار است در ۲۴ صفحه بخش مهمی از مباحث این فصل را در بر می‌گیرد. سپس، در مبحثی با عنوان «تاریخ‌نگاری در اواخر دوره سلجوقی» در ۵۵ صفحه مهم‌ترین منابع تاریخ‌نگاری این عهد، به‌ویژه *سلجوق‌نامه* ظهیرالدین نیشابوری و *راحة‌الصدور* راوندی، را بررسی کرده است. علاوه بر این دو، آثار افضل‌الدین کرمانی و به‌ویژه کتاب *عقد‌العلی للموقف الاعلی* را از نظر گذرانده و جایگاه ابوالشرف ناصح بن شرف جرباذقانی، مترجم کتاب عبدالجبار عتبی در تاریخ غزنویان، و اهمیت ترجمه او را بررسی کرده است. خاتمه کتاب در حکم جزء یا فصلی جداگانه در ۲۲ صفحه با بیان تأثیر شرایط تاریخی و وضعیت سیاسی حاکم در سیر تحول نوشته‌های تاریخی به شرح و تحلیل برخی مفاهیم و اصطلاحات رایج در تاریخ‌نگاری این عصر، مانند دولت، فقه، فترت، پرداخته و مبنای مشروعیت حکومت‌ها را در بستر اسلامی- ایرانی آن بررسی کرده است. در ذیل مبحث الگوهای تاریخ، مؤلف کتاب با نگرشی مبهم و تعریف‌نشده نوعی رویکرد فلسفی درباره تاریخ را مطرح کرده که می‌توان آن را با آنچه با عناوین فلسفه دوری و خطی در تاریخ از آن یاد می‌شود، انطباق‌دانی دانست. ظهور و سقوط دولت‌ها و وجه سیاسی و اخلاقی ماهیت قدرت آن‌ها را نیز مطرح کرده است. «تاریخ و وثاقت» مبحث دیگری است که مؤلف کتاب نسبت جایگاه عینیت و میزان اطمینان به داده‌های تاریخی را با تاریخ‌نگاری اسلامی- ایرانی بررسی کرده و نگرش برخی از محققان را در این خصوص نقد کرده است. در مبحثی دیگر، «زبان و سبک» تاریخ‌نگاری را بررسی می‌کند و با ذکر مثال

از منابع تاریخ‌نگاری، به چگونگی تدوین این منابع و بهره‌گیری مورخان از اسناد و بهره‌گیری از شعر و تمثیل اشاره می‌کند و جایگاه سبک را در فهم تاریخ مهم می‌شمارد. آخرین مطلب خاتمه با عنوان «بلاغت و سیاست»، به ارتباط میان متون تاریخ‌نگاری با شرایط سیاسی حاکم می‌پردازد و این مهم را جست‌وجو می‌کند که به هر ترتیب، تاریخ‌نگاران در ثبت و ضبط اعمال و کردار حاکمان درباری ولی‌نعمت خود سعی داشتند و البته این نیازی دوسویه بود که ولی‌نعمتان نیز برای این‌که نام نیکی در منابع تاریخ‌نگاری داشته باشند، در سلوک نیک سعی می‌نمودند یا از طریق کارگزاران پرنفوذ خویش بدین سمت رهنمون می‌شدند. آخرین مبحث کتاب میثمی ضمیمه‌ای است که نام امرای سامانی، حکام غزنوی، سلاجقه بزرگ، اتابکان ایلدگری، و مدت حکومت آن‌ها را گاه‌شماری کرده است.

۳. نقد شکلی کتاب و رویکرد مؤلف

نقد شکلی و چهارچوبی را که مطالب کتاب در آن پردازش شده است با این پرسش آغاز می‌کنیم که آیا جولی اسکات میثمی میان مفاهیم «تاریخ» و «تاریخ‌نگاری» تفاوت قائل بوده است یا خیر؛ زیرا عمده مباحث کتاب را، به‌ویژه در فصول دوم و سوم که البته در بسیاری موارد نیز جالب و قابل تأمل است، به شرح تاریخ و نگاه متفاوتی که خود از تاریخ مستفاد کرده، اختصاص داده است و کم‌تر به شرح تاریخ‌نگاری در دوره‌های موردنظر پرداخته است. در همین جهت، باین‌که عنوان کتاب را *تاریخ‌نگاری فارسی (ایرانی) تا پایان قرن ششم هجری/ دوازدهم میلادی* انتخاب کرده است، در ارائه دیدگاهی کلی که سیر تحول تاریخ‌نگاری در این سه قرن را پوشش دهد، سعی نکرده است. حتی درخصوص تاریخ‌نگاری هر دوره‌ای نیز نتوانسته است دیدگاه واحدی که شمار منابع تاریخ‌نگارانه آن دوره را پوشش دهد استنباط و استخراج کند. درحالی‌که بستر تاریخی و زمینه‌های فرهنگی را، که تاریخ‌نگاری هر دوره‌ای در آن پدیده آمده و رو به رشد نهاده است، در جای خود خوب توضیح داده است. البته در بعضی موارد زیاده‌روی کرده و در سه مبحثی که در آغاز هر فصل درباره قدرت‌گیری حکومت‌های سه‌گانه سامانی، غزنوی، و سلجوقی آورده است توضیحات گسترده‌ای ارائه می‌دهد و گویی فراموش می‌کند که مطلوب وی بررسی تاریخ‌نگاری هر یک از این ادوار است. نویسنده می‌توانست دوره‌های سامانی و غزنوی را از حیث ارتباط سیاسی و فرهنگی که با یک‌دیگر داشتند و حکومت غزنوی را که از بطن حکومت سامانیان برآمد، به‌لحاظ تاریخ‌نگاری یک دوره قلمداد کند و گفتمان فرهنگی - ادبی

و به تبع آن تاریخ‌نگاری واحدی را برای آن در نظر بگیرد، اما چنین رویکردی را اتخاذ نکرده است. شاید علت آن همان نگاه پرننگ تاریخی نویسنده باشد که میان آن با تاریخ‌نگاری تمایز دقیقی قائل نشده و وجه تاریخی را پرننگ‌تر کرده است. درحالی‌که میثمی در مقدمه هجده صفحه‌ای خود (ترجمه فارسی) مباحثی را با عنوان «جایگاه و کارکردهای تاریخ» و «انواع تاریخ‌نویسی» (به عنوان بیش‌ترین مطالب مقدمه مفصل کتاب خویش) آورده، اما تعریف مشخصی درباره تاریخ و تاریخ‌نگاری ارائه نکرده است (در این باره، بنگرید به هگل ۱۳۷۹: ۳-۱۸؛ کالینگوود ۱۳۸۵: ۲۸-۲۹؛ رضوی ۱۳۹۱: ۲۹، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۳۹-۱۴۹؛ رضوی ۱۳۸۶ الف: ۴-۵؛ رضوی ۱۳۸۶ ب: ۸۶-۹۰). به‌همین روی، معلوم نیست که میثمی چه تعریفی از تاریخ‌نگاری را مفروض گرفته و براساس آن [...] مقصود مورخ قرون وسطا را پیش از هر چیز نه ثبت «وقایع» تاریخی، بلکه ایجاد روایت معنادار [...]» (میثمی ۱۳۹۱: ۱۴) قلمداد کرده است. چنان‌که در نقد محتوایی کتاب خواهد آمد، با تمامی سهمی که میثمی برای مورخ به‌منزله کنش‌گری آگاه به کنش خویش در نظر می‌گیرد، به‌ظن صاحب این قلم، در بسیاری موارد جایگاه مورخ را به واقعه‌نگار تقلیل می‌دهد، اما در آخرین صفحات کتاب که در ذیل مطالب خاتمه آورده است از مناسبات مورخ (ها) و حاکمان و نیازهای دوسویه آن‌ها با هم‌دیگر سخن می‌گوید و بار دیگر بر سهم بایسته مورخ و رسالت تاریخی‌ای که تاریخ‌شناسی او برایش به‌ارمغان آورده است، یاد می‌کند. البته، نویسنده کتاب در آخر مقدمه یادآور شده است که پرداختن به تاریخ و شرح شرایط سیاسی و فرهنگی را، که مورخان در آن زندگی می‌کرده‌اند، در جهت استخراج مفهوم «گذشته» یا «گذشته‌های قابل‌استفاده» در نگاه مورخان ایرانی دنبال کرده و ناگزیر رجوع به رویدادهای تاریخی (هم از نوعی که خود مورخان عرضه کرده‌اند و هم نوعی که تاریخ‌شناسان امروزی عرضه می‌کنند) بوده است. حتی متذکر می‌شود که ممکن است این شیوه موجب ملال خوانندگان شود (همان: ۲۶-۲۷). اما این نیز جای خالی ضرورت مفهوم‌پردازی درباره تاریخ و تاریخ‌نگاری و بی‌توجهی میثمی بدان را پر نمی‌کند، زیرا در پردازش مطالب کتاب به‌جای این‌که گذشته قابل‌استفاده برای زمان حال را به‌منزله مأموریت مورخ هر عصری بررسی کند، در موارد بی‌شمار برداشت مورخان هر عصر از وقایع عهد خودشان را به‌منزله تاریخ‌نگاری آن‌ها شرح و تحلیل کرده است.

نکته دیگری که میثمی تمایز مفهومی مشخصی برای آن در نظر نمی‌گیرد، تفاوت میان منابع تاریخی و منابع تاریخ‌نگاری است که با همه نزدیکی مفهومی که با یک‌دیگر دارند، یکی نیستند. باید در نظر داشت که هر قدر هم که از منابع تاریخی استفاده تاریخ‌نگارانه شود

و تاریخ را در وجهی پویا و غنی‌تر به مخاطب معرفی کند، باز هم منابع تاریخی تاریخ‌نگاری نیستند و شأن معرفتی همانندی ندارند. باوجود مقارنت تام و تمام ادبیات و تاریخ و ضرورت فهم نسبی ادب هر عصری در جهت فهم بهتر تاریخ آن عصر، میثمی که می‌توان وی را پژوهش‌گر عرصه ادبیات قلمداد کرد تا تاریخ، هنگامی که به شرح و بسط تاریخ در نگاه فردوسی و شاهنامه ماندگار وی به مثابه سند هویتی ایرانیان مبادرت می‌کند، اثر حکیم طوس و دیگر شاهنامه‌های منثور و منظوم را اثر یا آثاری تاریخ‌نگارانه قلمداد می‌کند، درحالی‌که شاهنامه‌ها از حیث ژانر ادبی و محتوای حماسی خویش، با هر اهمیت و کارکرد فکری و فرهنگی، تاریخ‌نگاری قلمداد نمی‌شوند. این مطلب درباره سیاست‌نامه خواجه نظام هم، که منبع تاریخی است تا تاریخ‌نگارانه، صدق می‌کند. به همین علت، میثمی را باید محقق‌ظریف و ادیبی دقیق دانست که نقطه عزیمت از ادبیات به تاریخ را به خوبی نمایان کرده و در درک بین‌رشته‌ای تاریخ و ادبیات، وجه ادبی مطالب و روح تاریخی و نه تاریخ‌نگاری اثر خویش را پررنگ‌تر عرضه کرده است. این مطلب را به هنگامی که مدخل ورودی هر فصل را به نحوی مستوفاً توضیح می‌دهد و بیش‌تر در پی تشریح ساختار فکری و فرهنگی هر عصر و نسبت آن با شرایط سیاسی عصر مربوطه است، به خوبی می‌توان تشخیص داد. اگر مراد میثمی فهم گذشته قابل استفاده از سوی مورخان هر عصر است، چه لزومی به شرح ساختار تاریخی و چگونگی رقم خوردن تاریخ هر عصر دارد که آن‌قدر گسترده بدان پرداخته است؟ در شرح تاریخ‌نگاری فارسی در دوره سامانی، زمینه‌هایی که چگونگی ترجمه تاریخ طبری و حتی تفسیر او را در خود دارد با همان نگاه خاص مؤلف خوب شرح داده شده است، اما مهم این است که به علل نهضت تاریخ‌نگاری عهد سامانی التفات کم‌تری شده و تلاشی در جهت فهم بینش و روش تاریخ‌نگارانه بلعمی انجام نگرفته است. درحالی‌که شاهنامه منثور ابومنصور طوسی و خاصه شاهنامه منظوم فردوسی را، که بهتر است منابع تاریخی بدانیم تا تاریخ‌نگاری، گسترده‌تر و عمیق‌تر بررسی می‌کند.

نکته بعدی که هم به لحاظ شکلی و هم محتوایی قابل نقد می‌نماید، آوردن خاتمه‌ای است که بیش‌تر ملاحظات تاریخی و روش‌شناختی را به منزله بخشی از دغدغه‌های مؤلف در خود دارد تا این‌که به‌طور مشخص به تاریخ‌نگاری دوران مورد بحث کتاب مربوط باشد. هرچند در مباحث چندگانه این خاتمه تبیین ربط میان مواردی چون عینیت و سبک و زبان و بلاغت و سیاست با تاریخ‌نگاری مورد نظر بوده است، اما بهتر بود که مؤلف کتاب این ارتباط را از حیث تاریخ‌نگاری دوره‌های سامانی تا سلجوقی تبیین می‌کرد. هم‌چنین، شجره‌نامه‌هایی را که در آخر کتاب آورده است، با ذکر اتابکان ایلدگزی به پایان می‌برد و

مشخص نمی‌کند که چرا در کنار سلاجقه به دیگر حکومت‌های اتابکی نپرداخته است. چنان‌که به جای چهار نقشه پایانی کتاب نیز می‌توانست نقشه‌هایی متناسب با قلمرو سه دوره حکومتی موضوع کتاب جای‌گزین کند.

مطلب دیگر درباره نقد بیرونی اثر میثمی، اهتمام به برخی اشتباهات تاریخی و تحریف‌هایی است که مترجم کتاب در مقدمه خویش آن‌ها را بیان کرده و شمار اشتباهات مؤلف را تا هفتاد مورد ذکر کرده است. یک امتیاز مهم برای اثر میثمی ترجمه روان و یک‌دست کتاب است که مانع از ارائه متنی با ساختار ادبی خشک و بی‌روح شده است. محمد دهقانی در انتقال مفاهیم و روح کلی حاکم بر اثر موفق بوده و انشایی متناسب با سبک و سیاق تاریخ‌نگاری به کار گرفته است. البته اگر در مواردی هم‌چون بهره‌گیری از مفهوم پرشمار قرون وسطی از قرون میانه استفاده می‌شد، برای مخاطب قابلیت درک بیش‌تری داشت.

۴. نقد درونی و محتوای کتاب

نخستین نکته درخور تأمل درباره کتاب میثمی، اثری که سعی در نشان‌دادن جایگاه نوشته‌های تاریخی فارسی در عرصه تاریخ‌نگاری اسلامی، به‌منزله حوزه‌ای مغفول در مقایسه با تاریخ‌نگاری به زبان عربی کرده است، رویکرد روش‌مند و تاحدی مسئله‌محور و برداشت ساختاری مؤلف است که در جای خود ستودنی و قابل‌اقتباس است. میثمی در آغاز رویکرد پژوهش‌گرانی چون «اشپولر» را از حیث بی‌اعتنایی به جایگاه تاریخ‌نگارانه ایرانی‌ها در دوران پیش از اسلام نقد می‌کند (برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به اشپولر ۱۳۸۸: ۹ - ۱۱) و به‌صراحت از رواج انواع سنن تاریخ‌نویسی در عهد ساسانیان سخن می‌گوید (میثمی ۱۳۹۱: ۱۱). هم‌چنین، دیدگاه «همیلتون گیپ» را، که تاریخ‌نگاری فارسی را پست‌تر از همتای عربی آن قلمداد می‌کند و از تأثیر زبان‌بار سنن تاریخ‌نگاری ایران پیش از اسلام برای تاریخ‌نگاری اسلامی یاد می‌کند، (برای آگاهی از نظریات گیپ، بنگرید به والدمن ۱۳۷۵: ۲۰۱-۲۰۳) به‌نقد می‌کشد (میثمی ۱۳۹۱: ۱۲). مؤلف مسئله اصلی پژوهش خود را با این‌که «محققان پیشین که به بررسی متون تاریخی فارسی پرداخته‌اند عموماً به‌جای توجه به مسائل تاریخ‌نگارانه خود را به مسائل لغوی و تطبیقی مشغول داشته‌اند و این متون را در بافت وسیع‌تر پیدایش نثر فارسی بررسی کرده یا به‌منظور دست‌یابی به اطلاعات تاریخی کاویده‌اند» آغاز می‌کند (همان: ۱۳). او یادآور می‌شود که کم‌تر محققانی به‌چون و چراها و

علت‌یابی گسترده‌تر در حوزه تاریخ‌نگاری پرداخته است و اغلب در جمع‌آوری داده‌های موردنظر از بطن منابع تاریخ‌نگاری سعی داشته‌اند. در ادامه، میثمی با ذکر این‌که درباره دو قرن و نیم نخست تاریخ‌نگاری فارسی هیچ بحث جامعی انجام نگرفته است و حتی درباره تک‌تک مورخان هم کم‌تر بررسی تطبیقی‌ای انجام نشده است، از قصد خود برای پرکردن این خلأ تا حد امکان سخن می‌گوید. سپس، سؤالات فرضی خود را در این جهت بیان می‌کند. میثمی با ذکر این نکته که «آن‌چه می‌آید مبتنی بر حدس و فرض است، نه قطع و یقین» و لذا باید «به برخی محدودیت‌های خودساخته اذعان کرد» (همان: ۱۴)، فرض بنیادین پژوهش خود را چنین بیان می‌دارد: «[...] مقصود مورخ قرون وسطی [میان] پیش از هر چیز نه ثبت «وقایع» تاریخی، بلکه ایجاد روایتی معنادار است» (همان: ۱۴). در ادامه، ضرورت پذیرش این فرض را از طرف کسانی که به بررسی دیدگاه مورخان مسلمان قرون میانه می‌پردازند، یادآور می‌شود و شیوه کار خود را از حیث پرداختن به این فرض مهم توضیح می‌دهد. تأکید میثمی در این‌جا ذکر تلاش در این جهت است که نوشتار تاریخی فارسی را در شرایط سیاسی و اجتماعی آن قرار دهد و متون تاریخی اسلامی در قرون میانه را با تاریخ‌نگاری پیشامدرن غربی مقایسه کند (همان: ۱۵).

میثمی برای اثبات فرض خود تلاش بی‌حد و حصری می‌کند و در بیش‌تر موارد نیز شواهدی که از منابع، مانند تاریخ بلعمی، استخراج می‌کند، مطابق با این دیدگاه خود تفسیر می‌کند. به‌ظاهر نیز همه‌چیز مطابق دیدگاه او پیش می‌رود که زمینه‌های تاریخی و به‌اصطلاح گفتمان حاکم بر هر عصری در سنخ و ماهیت نوشتارهای تاریخی اثرگذار است، اما فرض بنیادین او تا اندازه زیادی رها می‌شود و به‌نظر می‌رسد که بیش‌تر برای منابع تاریخی و تاریخ‌نگاری عهد سامانی، آن هم نه به‌صورت کامل، مصداق پیدا می‌کند. در واقع، مورخان دوران گذشته، از جمله دوره‌های مورد بحث میثمی، به‌جای آن‌که به گذشته به‌معنای عرصه اصلی کار خود بپردازند و سعی در ارائه فهم نظام‌مند از این گذشته متناسب با نیازها و مسائل مبتلا به زمان حال کنند، که به‌نظر میثمی چنین بوده است، بیش‌تر هم خود را صرف شرح رویدادهای زمان خویش و ارائه برداشت خود درباره رویدادها می‌کرده‌اند و گذشته‌های پیش از عهد خویش را به‌صورت کلیشه‌ای و غیرانتقادی در کار خود می‌گنجانده‌اند و چندان دخل و تصرفی در آن نمی‌کرده‌اند. اگر بلعمی و ترجمه تاریخ طبری از سوی وی را از حیث رویکرد ترکیبی‌ای که در تاریخ‌نگاری داشته و سعی در ارائه فهم تاریخ‌نگارانه نظام‌مندی متناسب با گفتمان عهد خویش داشته است، استثنا کنیم، دیگر

مورخان فارسی‌نویس دوران میانه و حتی در دوران اوج تاریخ‌نگاری فارسی در عهد ایلخانان گذشته را با همین نگاه ترکیبی و فارغ از هرگونه دخل و تصرفی که در خدمت دگراندیشی باشد در کار خود آورده‌اند و بیش‌تر تلاش خود را صرف گزارش رویدادهای عهد خویش کرده‌اند. جالب این‌که تاریخ‌شناسان امروزی وجه مذکور را دال بر غنای تاریخ‌نگاری این مورخان می‌دانند و آن را می‌ستایند، در حالی‌که این رویه از سوی مورخان قدیم، در جایگاه شاهدان وقایع، تاریخ‌نگاری را به سمت واقعه‌نگاری سوق می‌دهد و مانع از این می‌شود که مورخ بتواند با رویکرد موضوع‌محور یا مسئله‌محور با تاریخ برخورد کند و ساختار زمان حال خویش را به کمک مطالعه گذشته به پرسش فراخواند. این مورخان ممکن است هر واقعه و رویدادی را به نحو دقیق توصیف کنند و در پرتو توصیف خود، فهمی نیز ارائه داده باشند، اما از امکان ارائه فهم نظام‌مندی که رویدادها را به هم مرتبط کند و در چهارچوب یک موضوع جریان داشته باشد به دورند. میثمی این نکته را در نظر نگرفته یا با تسامح از کنار آن گذشته که مقصود مورخان دوره میانه را نه ثبت وقایع، بلکه روایت معنادار وقایع آورده است. البته وی درست می‌گوید. ممکن است مورخان درباره وقایع یا بهتر بگوییم واقعه روایت معنی‌دار بیاورند، اما موضوع مطالعه تاریخ واقعه یا وقایع نیست، بلکه مسائل و موضوعات گذشته است که حسب شرایط و فضای گفتمانی زمان حال روایت می‌شوند و فهم به‌خصوصی را ارائه می‌کنند. بررسی میثمی تا حد زیادی معطوف به همین وقایع معنادار است و آن‌گاه نیز که از واقعه عبور می‌کند و برداشتی موضوع‌محور ارائه می‌دهد، برداشت خود از وقایع را در حکم فهم تاریخ‌نگارانه ارائه می‌دهد تا برداشت تاریخ‌نگارانه مورخان دوره‌های گذشته. علاوه بر آن، میثمی به این مهم که مورخان موردنظر تا چه اندازه به وجوه مختلف تاریخ اعم از اقتصاد، فرهنگ، جامعه پرداخته‌اند، توجهی نکرده و خودآگاه یا ناخودآگاه نگرش تاریخی مورخان را از حیث سیاسی و جایگاه طبقه حاکم بررسی و تحلیل کرده است. به عبارتی، مشروعیت حکومت‌ها و سهم مورخان در فراهم کردن مبانی این امر را بررسی کرده و گزارش‌های منابع تاریخی و تاریخ‌نگاری را از این حیث کشف و تفسیر کرده است.

میثمی شرح جایگاه و کارکرد تاریخ به‌منزله مقدمه‌ای ضروری در فهم تاریخ‌نگاری را به‌خوبی شرح کرده و به‌رغم دیدگاه «فرانتس روزنتال» مبنی بر این‌که تاریخ در جوامع اسلامی قرون میانه علم مشخصی نبود که موضوع و روش‌شناسی خاصی داشته باشد و در طبقه‌بندی علوم جای معینی داشته باشد، به تبیین جایگاه علمی و اخلاقی تاریخ نزد برخی

از مورخان و اندیشه‌گران ایرانی پرداخته و جایگاه علمی و عملی آن را در کنار هم شرح داده است (در این باره، بنگرید به روزنتال ۱۳۶۶: ۱۹-۲۱). وی با ذکر این نکته معمول تاریخی که در دنیای اسلامی مورخ حرفه‌ای نبود و تاریخ را عالمان دینی، دبیران، ندیمان دربار، قضات، پزشکان، و گاه افراد مبتدی و از سر تفنن نوشته‌اند و از این رو ملاحظات شغلی خود را در امر تاریخ‌نویسی وارد کرده‌اند و در هنگام بررسی تاریخ‌نگاری‌ها باید این نکته مهم را، یعنی ملاحظات حرفه‌ای و شغلی، لحاظ کرد، تأکید می‌کند که در دوره مورد پژوهش او، کاتبان، دبیران، و وزیران به نگارش تاریخ پرداخته‌اند و زمینه‌های مشترک تربیتی و ملاحظات سیاسی و رویکرد سبک‌شناسانه ادبی در کار آن‌ها اثرگذار بوده است. میثمی از ویژگی‌های عهد نوزایی اسلامی را تلاش در جهت گنجاندن تاریخ در میان علوم می‌داند که هدف نویسندگان آن‌ها فقط ارائه گزارش‌های گسیخته نبوده، بلکه مقاصد دوردست‌تری مدنظر داشته‌اند که می‌توان آن را در ذیل فلسفه اخلاق بررسی کرد (میثمی ۱۳۹۱: ۱۸). در همین جهت، نقل قول‌هایی را از مسعودی می‌آورد که مرادش را از پردازش تاریخی «برجای نهادن علمی کاملاً منظم [...]» قلمداد می‌کند. هم‌چنین، درباره قانون‌مندی‌های تاریخی و نگرش‌های کلان نقل قول‌هایی از ابن مسکویه بیان می‌دارد و آن‌گاه به جایگاه معرفتی تاریخ در مفاتیح العلوم خوارزمی و جوامع العلوم ابن فریغون، از شاگردان ابوزید بلخی، می‌پردازد (همان). نکته‌ای که میثمی بدان پرداخته است، معنای کلی و تحدیدنشده تاریخ نزد این قائلان به شأن معرفتی تاریخ است که حوزه آن را بسیار وسیع گرفته و گذشته مربوط به طبیعت و انسان را یک‌سان تلقی کرده‌اند. البته خود میثمی نیز به توجه عمده این عالمان به کارکردهای عملی و اخلاقی تاریخ به جای اهمیت به کارکرد علمی آن اشاره کرده است، اما به این‌که این عالمان قائل به جایگاه معرفتی تاریخ را می‌توان مورخ نامید یا خیر اشاره‌ای نمی‌کند، زیرا تألیف‌های آن‌ها مربوط به علوم به‌طور کلی است و در حکم دائرةالمعارفی به‌شمار می‌رود که در طبقه‌بندی علمی برای تاریخ نیز مرتبه‌ای قائل شده‌اند.^۲

در ذکر انواع تاریخ‌نویسی نیز رویکرد میثمی انتقادی و آسیب‌شناختی است و از نارسایی مفهومی و محتوایی برخی از اشکال تاریخ‌نگاری سخن می‌گوید، اما در این جا نیز به تحدید مفهومی دقیقی نمی‌پردازد و سعی در برخورد با تاریخ و تاریخ‌نگاری از حیث «محتوا» و «اپیستمه» یا «شکل» و «چهارچوب» نمی‌کند. نقدهای مفهومی قابل‌اعتنایی به تاریخ‌نگاری محلی و سلسله‌ای وارد می‌کند، اما روشن نمی‌کند که این تواریخ را از حیث ماهیت توصیفی و کلیشه‌ای آن‌ها نقد می‌کند یا از حیث نارسایی مفهومی اصطلاح مورد

کاربرد. وی تاریخ‌نگاری جهانی و عمومی را یکی می‌پندارد، درحالی‌که چنین نیست و تاریخ‌نگاری‌های عمومی الزاماً تاریخ‌نگاری جهانی، به مفهوم پرداختن به تاریخ جهان خارج از تعلقات اعتقادی، نیستند (دراین‌باره، بنگرید به رضوی ۱۳۸۶ج: ۶-۷ و مقایسه با عالم‌زاده و سجادی ۱۳۷۵: ۱۱۷-۱۲۶). جایگاه تاریخ سلسله‌ای و انتقادهای وارد بدان را میثمی با ذکر نگاه خطی و روبه‌تکاملی که در بطن این تاریخ‌نگاری‌هاست، مطرح می‌کند و آن را با ذکر نکته مهمی که دغدغه اصلی مورخان این شکل از تاریخ‌نگاری بوده است، ادامه می‌دهد. از این منظر، تاریخ‌نگاران سلسله‌ای در تبیین ظهور و سقوط دولت‌ها، بیش‌تر به علل سقوط توجه دارند تا ظهور. این فرضیه‌ای جالب است که می‌توان آن را در میان شمار بیش‌تری از مواردی که میثمی بررسی کرده است، مطالعه و تحقیق کرد. علاوه‌برآن، میثمی به اهمیت تاریخ‌نگاری اخلاقی - بلاغی به‌منزله یکی از ویژگی‌های مهم تاریخ‌نگاری‌های سلسله‌ای در جهان اسلام اشاره کرده که سهم بلاغت و ساختار و آرایش کلامی را به‌مثابه یکی از شگردهای مورخان در انتقال پیام موردنظر در خود دارد. البته، وی با نوعی یادآوری اعتراضی درقبال نظر «اشپولر»، که سبک تاریخ‌نگاری را به‌منزله شیوه ترتیب وقایع می‌داند، همانند آنچه در مورد *وصاف* مثال می‌زند، مهم‌تر از حقیقت تاریخی می‌داند و سبک مورخان را حتی سبک مبالغه‌آمیز و مطمئن دیوانی برخی از مورخان را بی‌هدف نمی‌داند و بهره‌گیری از سبک ادبی را درکل مثبت قلمداد می‌کند و در پس آن روش و منطق مورخ را پنهان می‌داند. اگر این را به علقه‌های ادبی میثمی مرتبط بدانیم و درمقام محقق که بیش‌تر در زمینه ادبی پژوهیده تا تاریخ‌نگاریم، بی‌تردید این نقطه‌نظر وی صائب و در فهم شرایط ساختاری عهدی که مورخ بدان می‌پردازد، بسیار مؤثر است.

در شرح میراث تاریخ‌نگارانه سامانیان، به‌نحوی نادرست و نپذیرفتنی، در مقدمه ذکر می‌کند: «[...] خود آن‌ها ظاهراً هیچ تاریخی درباره سلسله‌شان باقی نگذاشتند» (میثمی ۱۳۹۱: ۱۷)، ضمن تحلیل محتوایی و ساختاری مطالب شاهنامه‌های منشور و منظوم این عهد (*شاهنامه ابومشوری و شاهنامه فردوسی*) جایگاه ترجمه تاریخ طبری و فضای فکری و فرهنگی‌ای را که تاریخ بلعمی درمقام یک تألیف - ترجمه در آن تکوین یافت، جالب و آموزنده بررسی می‌کند و تحلیل‌های زیبایی از حیث ارتباط کار بلعمی با احیای هویت ایرانی در چهارچوبی اسلامی، اما ضدعباسی یا بی‌ارتباط به آن‌ها ارائه می‌دهد. تلاش عمده وی جست‌وجوی داده‌ها و تفسیرهایی است که این نگرش هویتی و درپی آن مشروعیت حکومت سامانی‌ها را با دیدگاه ایرانی - خراسانی تبیین و تفسیر کند. بنابراین، کم‌تر مجاللی به این مهم می‌دهد که باوجود غلبه تاریخ‌نگاری اسلامی (با سبک ادبی - زبانی

عربی) چرا تاریخ‌نگاری ایرانی، با تأکید فراوان بر زبان فارسی، روبه‌رشد نهاد. میثمی آن‌قدر که به بررسی روح تاریخی مضبوط در تاریخ بلعمی پرداخته است به تاریخ‌نگاری وی نپرداخته و سهم مؤثر آن را در تکوین جریان تاریخ‌نگارانه ایرانی مدنظر قرار نداده است. واقعیت این است که تاریخ بلعمی از حیث سبک و ساختار و بستر سیاسی و فرهنگی و اجتماعی‌ای که در آن نمود یافت و مهم‌تر به سبب رویکرد ترکیبی خاص مترجم و مهم‌تر افزوده‌هایی که خود بر تاریخ طبری داشته است یک تاریخ‌نگاری مستقل به‌شمار می‌رود که سهم مؤثری در تکوین تاریخ‌نگاری فارسی داشته است. از این جهت، روش تاریخ‌نگارانه بلعمی الگوی موفق‌تری را در اختیار مورخان پارسی‌نویس قرار داد که در دوره‌های بعدی به‌بار نشست و اوج تکامل خود را در عهد حاکمیت ایلخانان نشان داد. چنین الگویی اگرچه در کنار گفتمان غالب تاریخ‌نگاری اسلامی - ایرانی عربی‌زبان گفتمانی حاشیه‌ای قلمداد می‌شد، از این نظر که با عصر تکوین تاریخ‌نگاری اسلامی (از نیمه قرن سوم هجری قمری) فاصله چندانی نداشت و در کنه خود پایایی فرهنگ ایرانی و مقاومت فکری ایرانی‌ها در مقابل زیاده‌خواهی اعراب قلمداد می‌شد، در جای خود قابل تأمل می‌نماید و این وجه را میثمی به‌خوبی تفسیر کرده است.

بحث تاریخی قابل‌تأملی که میثمی در چند جای فصل اول کتاب آن را مطرح می‌سازد و می‌تواند الگوی مناسبی در مطالعه تاریخ‌نگاری دوران میانه ایران تا پایان عهد ایلخانی و فراتر از آن به‌دست دهد، موعودگرایی و پیش‌گویی‌های آخرالزمانی است که به‌ظن وی از نیمه قرن دوم هجری آغاز شده و در عهد سامانی‌ها به اوج خود رسیده است. چنین پیش‌گویی‌هایی که میثمی و اندیشمندان دیگر چون «مادلونگ» و «هالم» میان آن‌ها و تبلیغات و میزان مقبولیت اسماعیلیه و دیگر شیعیان، از جمله آل‌بویه، ارتباط برقرار می‌کنند، می‌تواند از منظر تاریخ‌نگاران هر عصری بررسی شود و رویکرد سلبی یا ایجابی مورخان درباره آن‌ها فهم و تفسیر شود (همان: ۳۳-۳۴، ۵۱-۵۲). به‌ویژه در تاریخ‌نگاری عهد ایلخانان مصداق‌های درخور توجهی از این حیث ردیابی‌شدنی است.

جایگاه تاریخی شاهنامه فردوسی و تعیین مصادیق تاریخی آن در عهد سامانی - غزنوی را میثمی به‌شایستگی تحلیل می‌کند و میان این رهاورد فکری - فرهنگی و ساخت سیاسی حاکم بر این اعصار ارتباط مناسبی برقرار می‌کند، اما در این ورطه دیدگاه روشی و معرفتی صریحی به‌کار نمی‌گیرد که چگونه می‌توان میان شعر و تاریخ و خاصه شعر حماسی، که به‌سبب ماهیت خاص خود جنبه‌های خیالی‌اش پررنگ‌تر است، نسبت یک‌سان برقرار کرد

و مثلاً چگونگی می‌توان جایگاه فردوسی و مسعودی و ابن‌مسکویه و بیرونی را (که در مقدمه کتاب نقل‌قول‌هایی درباره شأنت علمی تاریخ از ایشان آورده است) از حیث تاریخ‌نگاری یک‌سان پنداشت. نتیجه‌گیری نهایی میثمی درباره دو یادگار تاریخی مهم سامانی‌ها یعنی «شاهنامه فردوسی»، آخرین گزارش عظیم از روایت تاریخی ایران، و ترجمه تاریخ طبری اثر بلعمی، نخستین گزارش فارسی از روایت تاریخی اسلام، که در دوره کوتاهی در کنار هم قرار داشتند و به تدریج روایت دوم بر نوشته‌های تاریخی فارسی تسلط یافت، قابل تأمل می‌نماید (همان: ۶۷). زیرا روایت بلعمی و تأکیدی که بر بخش قبل از اسلام ایران دارد، چندان با نگرش فردوسی فاصله ندارد. علاوه بر آن، در کتب منابع تاریخی و تاریخ‌نگاری‌های دوره‌های بعدی، از جمله تاریخ گردیزی یا سیاست‌نامه نظام‌الملک، نگره فردوسی و بلعمی را می‌توان پی گرفت.

فصل دوم کتاب از حیث ساختار و سبک ادامه همان روند فصل اول است که نگرش تاریخی پررنگ‌تر میثمی را در مقایسه با نگرش تاریخ‌نگارانه در خود دارد. در این جا نیز تمام تلاش مؤلف مصروف تبیین و تفسیر متفاوت‌تر تاریخ شده است تا تاریخ‌نگاری. در این جا نیز در برداشت میثمی، مورخ عرب‌زبان تاریخ عتی، با سبک زبانی خاص، در پی اثبات حقانیت حکومت غزنوی و شرح سلوک سلطان مقتدر غزنوی است. جایگاه تاریخ‌نگارانه گردیزی را هم به همین نحو بررسی کرده است. میثمی اهتمام می‌ورزد تا مشروعیت حکومت غزنوی در نگاه گردیزی را در پناه مسئله انتقال قدرت از ساسانیان تا غزنویان تفهیم کند با ذکر نمونه‌های منفی و مثبتی چون سلطنت خسرو پرویز، پادشاه ناسپاس ساسانی، تا نابودی امویان نامشروع و خلافت مأمون و سهم آن در مشروعیت حکومت‌های ایرانی، اما سخنان او نکته تازه‌ای ندارد و در بهترین حالت استنباط‌های تاریخی او به‌شمار می‌رود تا تحلیل‌های تاریخ‌نگارانه‌ای مطابق با بینش و روش گردیزی. قاعده کلی میثمی در اهتمام بیش‌تر به تاریخ تا تاریخ‌نگاری در بررسی تاریخ بیهقی و تاریخ سیستان نیز دنبال می‌شود، با این تفاوت که درباره بیهقی رویکرد تاریخ‌نگارانه‌ای پررنگ‌تر است و ضمن تفسیری متفاوت، به تاریخ در نگاه او با مشی و نگاه معرفتی او نیز می‌پردازد (مقایسه کنید با والدمن ۱۳۷۵: ۸۷-۱۱۰، ۱۹۳-۲۰۱). سهم تاریخ در کسب فضیلت و اهتمام به خرد تاریخی نزد بیهقی ارائه نوعی قانون‌مندی تاریخی با اهتمام به مشیت الهی در نگاه وی و نگرش اخلاقی مورخ و نسبت فکری او با ابن‌مسکویه از نمودهای این تفسیر متفاوت است. این که چرا میثمی در هنگام مواجهه با تاریخ‌نگاران

بیش‌تر اهتمام خود را به وجه سیاسی تاریخ معطوف کرده و کم‌تر یا اصلاً به سایر وجوه اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی نمی‌پردازد نکته مهمی است که در نزد او مغفول مانده است.

برخلاف مقدمه و فصل اول کتاب، فصل سوم کتاب میثمی آن‌قدر در شرح تاریخ و شرح محتوای کتب مورخان مورد نظر غرق می‌شود که گویی فراموش می‌کند که هدف از تألیف کتاب را تاریخ‌نگاری فارسی (ایرانی) تعیین کرده است. در این فصل، به غیر از آنچه درباره رویکرد معرفتی «ابن فُنْدُق» درباره تاریخ و تاریخ‌شناسی مطرح می‌کند، کم‌تر مطلب تاریخ‌نگارانه‌ای در خود دارد. البته، میثمی در هنگام شرح تاریخ براساس مطالب هریک از منابع تاریخ‌نگارانه که گاه تحلیل‌های خوبی ارائه کرده است و باریک‌بینی و نگاه ظریف خود را نشان می‌دهد، اما در همین موارد نیز وجه تاریخ‌نگارانه اثر او کم‌رنگ است و بیش‌تر ماهیت تاریخی در خود دارد.

با این‌همه، نباید از یاد برد که انجام پژوهشی از سنخ کاری که میثمی انجام داده است در نوع خود جدید است. بنابراین، بدیهی است که تمام ویژگی‌های یک پژوهش کامل را نداشته باشد. به غیر از مقاله‌هایی که برخی از محققان نوشته‌اند و تک‌نگاری‌هایی که پیش از تاریخ‌نگارانه برخی از مورخان ایرانی را مورد مطالعه قرار داده‌اند، پژوهش مستقلی که سیر تحول تاریخ‌نگاری ایرانی به زبان فارسی را بکاود، انجام نگرفته است. بنابراین، اثر میثمی در نوع خود ستودنی است و می‌توان با رویکرد آسیب‌شناختی در حکم الگویی پژوهشی آن را به اقتباس درآورد.

۵. نتیجه‌گیری

«جولی اسکات میثمی» در تاریخ‌نگاری فارسی (ایرانی) سیر تحول تاریخ‌نگاری ایرانی در دوره اسلامی را در دو قرن و نیم نخست تاریخ آن بررسی و تحلیل کرده است. میثمی اذعان می‌دارد که سعی در ارائه طرحی کلی در این جهت کرده تا زمینه‌ای برای پژوهش‌های بعدی فراهم آورد. فرضیه اصلی او نیز معناداری روایت‌هایی است که مورخان مورد مطالعه وی از تاریخ ارائه کرده‌اند. بنابراین، به نظر می‌رسد که مؤلف از سر دغدغه و با رویکرد روش‌مند به سراغ موضوع رفته و چهارچوبی معنادار را پی گرفته است. از این حیث، حاصل کار میثمی ستودنی است و ارائه الگوی پژوهشی نظام‌مندی را در خود دارد. با این‌همه، چنان‌که باید به حوزه مفهومی پژوهش خویش، که بررسی

تاریخ‌نگاری و مهم‌تر سیر تحول تاریخ‌نگاری از دوره سامانیان تا پایان فرمانروایی سلاجقه است، وفادار نمی‌ماند و بخش عظیمی از اثر وی به شرح تاریخ محدود می‌شود. در موارد بسیار، در بیان تاریخ از نظرگاه مورخان مدنظر خویش، برداشت‌های ظریفی ارائه می‌دهد که آموزنده است، اما هر نظرگاهی الزاماً دیدگاهی تاریخ‌نگارانه نیست و ناگزیر باید میان مفاهیم تاریخ و تاریخ‌نگاری، با همه مقارنت و درهم‌تنیدگی موضوعی و مفهومی، تمایز قائل شد. با اندکی تسامح، می‌توان گفت که ره‌یافت روش‌مند میثمی در کتاب حاضر بیش‌تر معطوف به تبیین بینش مورخان شده است و کم‌تر به روش، به معنای سعی در روشن‌کردن مبانی معرفتی و نظری، پرداخته است. میثمی برداشت‌های مورخان را از حیث ارتباط آن‌ها با ساخت سیاسی حاکم و مأموریت ایشان در جهت مشروعیت‌بخشیدن به حکومت‌های زمانه بررسی می‌کند و کم‌تر به سایر وجوه تاریخ در مفهوم اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آن مبادرت می‌ورزد. اگرچه قائل به این است که مورخان برطبق نیازهای زمانه و فضای گفتمانی زمان خویش به تاریخ پرداخته‌اند، اما کم‌تر به شرح این فضای گفتمانی و ساختار حاکم بر جامعه از آن حیث که مورخان مدنظر می‌دیده‌اند و آن را درک می‌کرده‌اند، اهتمام ورزیده است. وجوه ادبی و سبک پژوهش‌های ادب‌محور در پژوهش میثمی سنگینی می‌کند و نگرش تخصصی او، در جایگاه پژوهش‌گر عرصه ادبیات، بر سازوکار پژوهش تاریخی وی اثرگذار بوده است. در کتاب میثمی، میان منابع تاریخی و تاریخ‌نگاری تمایزی برقرار نیست و این تاریخ و شرح تاریخ است که این دو دسته منابع را جایگاهی یک‌سان بخشیده است. با این‌همه، اثر میثمی ذهن مخاطب را درگیر می‌کند و او را بدان صوب سوق می‌دهد که در پژوهش تاریخی و تاریخ‌نگاری افق‌های جدیدی را ببیند و گذشته مدنظر مورخان را درپرتو نگرش‌های امروزی متفاوت و دگرگون تفسیر کند.

پی‌نوشت‌ها

1. Misaimi, Julie Scott (۱۹۹۹), *Persian Historiography to the End of Twelfth Century*, Edinburg: Edinburg University Press.
2. درخصوص تقسیم‌بندی علوم نزد اندیشمندان مسلمان و نوعی مقایسه با بزرگانی که به تاریخ اندک توجهی داشته‌اند و میثمی بدان‌ها اشاره‌هایی کرده است، بنگرید به بکار ۱۳۸۱؛ سجادی ۱۳۶۰؛ نصر ۱۳۶۶؛ رضوی ۱۳۸۸: ۶۸-۷۰؛ آشتیانی ۱۳۹۱: ۴۱-۵۴؛ عالم‌زاده و سجادی ۱۳۷۵: ۱۹-۲۱.

کتاب‌نامه

- آشتیانی، منوچهر (۱۳۹۱)، *جامعه‌شناسی تاریخی*، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات تاریخی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۸۸)، «تکوین تاریخ‌نگاری در ایران»، در: *مجموعه مقالات تاریخ‌نگاری در ایران*، تهران: اساطیر.
- بکار، عثمان (۱۳۸۱)، *طبقه‌بنای علوم از نظر حکمای مسلمان*، ترجمه جواد قاسمی، مقدمه حسین نصر، مشهد: آستان قدس رضوی.
- رضوی، ابوالفضل (۱۳۸۶ الف)، «تکوین تاریخ‌نگاری و وجه غالب رویکرد نظامی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، دوره جدید، ش ۱۱۳.
- رضوی، ابوالفضل (۱۳۸۶ ب)، «داده‌های حاصل از مصاحبه، تاریخ یا تاریخ‌نگاری»، در: *مصاحبه در تاریخ شفاهی؛ مجموعه مقالات چهارمین نشست تخصصی و کارگاه آموزشی تاریخ شفاهی*، تهران: سوره مهر.
- رضوی، ابوالفضل (۱۳۸۶ ج)، «تاریخ‌نگاری اسلامی - ایرانی و جایگاه تاریخ‌نگاری جهانی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، دوره جدید، ش ۱۱۴-۱۱۵.
- رضوی، ابوالفضل (۱۳۸۸)، «جایگاه علم تاریخ در حکمت مشاء»، *تاریخ اسلام*، س ۱۰، ش ۳۸.
- رضوی، ابوالفضل (۱۳۹۱)، *فلسفه انتقادی تاریخ*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- روزنتال، فرانسیس (۱۳۶۶)، *تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام*، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: آستان قدس رضوی.
- سجادی، صادق (۱۳۶۰)، *طبقه‌بنای علوم در تمدن اسلامی*، تهران: بی‌نا.
- عالم‌زاده، هادی و صادق سجادی (۱۳۷۵)، *تاریخ‌نگاری در اسلام*، تهران: سمت.
- کالینگوود، آر. جی. (۱۳۸۵)، *مفهوم کلی تاریخ*، ترجمه علی‌اکبر مهدیان، تهران: نشر اختران.
- میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۱)، *تاریخ‌نگاری فارسی؛ سامانیان، غزنویان و سلجوقیان*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: نشر ماهی.
- نصر، حسین (۱۳۶۶)، *علم در اسلام*، تهران: سروش.
- والدمن، مریلین (۱۳۷۵)، *زمانه، زندگی و کارنامه بی‌همی*، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام‌مافی)، تهران: نشر تاریخ ایران.
- هگل، گ. و. ف. (۱۳۷۹)، *عقل در تاریخ*، ترجمه حمید عنایت، تهران: شفیعی.